

شناخت اهل زمان: حدیث بیست و سوم است که امام در کتاب چهل حدیث به آن اشاره دارند، ویژگی‌های اقسام ثلاثه اهل علم را برمی‌شمارد، گفتیم سومین این دسته که به تعبیر روایت *یطلبه للفقه و العقل* بودند یعنی کسانی که علم را برای فقه و عقل مطالبه میکنند، امام یکسری صفاتی را برای این‌ها برمی‌شمارد ویژگی‌هایی را در جلسات گذشته از این بزرگواران خواندیم، ویژگی دیگری که به آن اشاره شده این است که عارفاً بأهل زمانه صنف سوم طالبین علم که نجات پیدا میکنند، کسانی هستند که به اهل زمان خود شان عارف‌اند و می‌شناسند. مطابق این مضمون در روایات بسیاری ما مطلب داریم، *تحف العقول* روایتی را از امیرالمومنین (ع) نقل میکند که حضرت میفرماید *العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس لوابس یعنی اشتباهات، اشتباهات یه او هجوم نمی‌کند.* کسی که زمان خودش را می‌شناسد. اشتباهات به او هجوم نمی‌کنند. تعبیر لطیفی است، نمی‌گوید اشتباه نمی‌کند بلکه می‌گوید اشتباهات به او هجوم نمی‌کنند، یعنی غرق در اشتباه نمیشود، بر فرض اگر یک اشتباهی هم کرد اشتباه خودش را در گام دوم جبران میکند. *بحار الأنوار* روایت دیگری را نقل میکند که *حسب المرء کافیه* است برای یک مرد و انسان من عرفانه علمه بزمانه اینکه عالم به زمان خودش باشد کفایت میکند، متأسفانه در صنف ما یک بحثی هست که معمولاً دلمان می‌خواهد یا یک ادای مصطلحی است در میان آخوندها که خیلی وقت‌ها تجاهل عارف می‌کنند. بسیاری از چیزها را میخواهند ندانند، آیا باز به حمدالله در اثر انقلاب و نسل جدیدی که آمده این کمتر شده است اما خیلی چیزها را هم می‌دانند که ما بلد نیستیم، ما غیر از فقه و اصول چیزی نمیدانیم، ما همین کس که هست و چیزی بیشتر از این بلد نیستیم، یا افتخار میکند که ما قدیمی هستیم ما اصلاً چیزی از این امور جدید را بلد نیستیم؛ این نه تنها امر درست و پسندیده‌ای نیست بلکه مذموم است. روحانی امور دینی کسی که قصد دارد که جامعه‌اش را هدایت بکند باید اهل زمان و روزگار خودش را بشناسد. اساساً مگر بدون شناخت موضوع میشود حکم کرد؟ شما اگر روزگار خودت را نشناسی مشکلاتش را نمیشناسی. اگر روابط جدیدی که در جامعه پدید آمده را نشناسی مشکلات آن روابط را نمیشناسی. وقتی مشکلاتش را نشناختی احکامش را نمیشناسی. یک تعبیر بسیار لطیفی امام دارند، میفرمایند در سابق ایام میگفتند آخوند هرچه احمق‌تر مقدس‌تر؛ برای اینکه مقدس باشید باید نفهم باشید، اگر کسی یک نکته‌ای را میفهمد این مقدس نیست لذا بعضی از عرفای قدیم هم شبهه کرده بودند و گفته بودند *سمی المقدس مقدساً لثنزهه عن الإدراک* اساساً اگر مسائل رو میفهمید وای به حال دخالت در سیاست، حتی مسائل ساده. آن آقا اونقدر مقدس است که غیر از راه خانه اش تا



راه مسجد هیچ چیزی را بلد نیست، اصلاً نمیداند حتی نانوائی کجاست، فرق بین هزاری و پانصدی را نمیفهمد، اینها علائم فضیلت یک روحانی بوده است، برگردیم روزگار ما اینها را درک نکرده است، نسل قبل اینها را زیاد دارند و احياناً در نوسته جاتی که در آن دوران هست این بسیار مشاهده شد امروز بحمدالله در اثر انقلاب این مطلب که عارفا باهل زمانه تا حدودی حل شده و اذهان نسبت به او نزدیک شده است، اما در همین مدرسه دارالشفاء کسی که روزنامه یک موقعی دستش بوده، حالا رادیو میگفتند موسیقی پخش میکرده حرام بوده؛ روزنامه میخوانده خودش علامت این بوده که این آدم نه طلبه فاضلی است نه فضل لازمی دارد، نه فهم لازمی دارد نه تقدس لازمی دارد. دنیای امروز، روحانی امروز را میطلبد و روحانی امروز کسی است که حداقل موضوعات جامعه خودش را بشناسد، موضوعات جامعه ما امروز بسیار بسیار با موضوعات جامعه های قبل و نسل قبل متفاوت است، الحمدالله این ایام ایام تبلیغ بوده انشاءالله در این مُصاب سید الشهداء توفیق داشتید رفتید دیدید با نوع جدیدی از مسائل، با نوع جدیدی از روابط مواجه میشوید که اینها را اگر نشناسید توانایی ارتباط برقرار کردن با مخاطبتان را ندارید، این تأکید ویژه که عارفا با زمانه عارفا باهل زمانه، تعبیر روایت تعبیر بسیار قشنگی است میگوید عارفا باهل زمانه، مردم روزگار خودش را بشناسد. در جوامع ما در اثر پیدایش آن چیزی که رسانه میگویند، شتاب پیشرفت بسیار زیاد است، شتاب دانش بسیار زیاد است، اگرچه بسیاری میگویند دانش آن عمق لازم را مثل سابق ایام ندارد، بسیاری از اطلاعات در چرخه خودش شتاب آلود اند، این اطلاعات بسیار شتابان می چرخند، اگر انسان همراه آنها نشود از قافله جا می ماند، اونوقت برای مردم به سخنرانان هایی تبدیل می شوید که اساساً نمیتوانید با آنها رابطه برقرار بکنید، درد آنها را متوجه نمی شوید. زبان یکدیگر را متوجه نمی شوید، این عارفا باهل زمانه، یعنی عارفا بمخاطبش، اولاً بداند که مخاطبش کیست؟ چه میخواهد؟ دردش چیست؟ نکاتش چیست؟ یک نکته ای هم در اینجا اشاره کنیم خوب است، کسی که زمان را شناخت و نسبت به زمان آگاهی پیدا کرد و احياناً تاریخ را هم مطالعه کرد، خیلی هم از فراز و فرود های روزگار تعجب نمی کند، یک روایت دیدم خیلی تعابیر لطیفی داشت، غرالحکم از امیرالمومنین (ع) روایت است که می فرماید أعرف الناس بالزمان من لم يتعجب من أحداثه کسی که بیشترین آشنایی با زمان را داشته باشد آن کسی است که از حوادث زمانه متعجب نمیشود. تا بوده چنین بوده است، تا بوده این فراز و فرودها بوده است، روزگار اقبال کرده است ادبار کرده است، پیامبر (ع) از جنگ بدر تا جنگ احد داشته است، مهم برای



اولیاء الله این نیست که اقبال و ادبار دنیا چگونه است، مهم برای اولیاء الله که پرچم های ما هستند نمونه‌هایی هستند، الگو و اسوه هستند این است که ما این مسیر را چگونه گام برداریم. وظیفه‌مان را چگونه عمل بکنیم، دنیا را دار قرار ندانیم، باز روایتی است از امیرالمومنین (ع) که هم در غرر^۱ نقل شده هم بحارالأنوار^۲ نقلش کرده من أمن الزمان خانه کسی که به زمان اتکا بکند زمانه به او خیانت میکند، و من أعظمه أهانه و کسی که روزگار خودش را خیلی بزرگ بشمارد و به وضعیت خودش غرّه شود، اهانتش میکند و زمینش میزند، این نقل غرر بود، نقل بحارش این است من تعظم علیه کسی که خیلی به زمانه‌اش تعظیم بکند، از روزگار خودش خوشش بیاید، أهانه روزگار به او اهانت میکند. گفت "ای کبک خوش خرام که خوش میروی به ناز / غرّه مشو که گریه زاهد نماز کرد". این روزگار فراز و فرود دارد. من أعرف بالزمان کسی که أعرف الناس به زمان است بهتر میداند، تعجب از احداثش نمیکند، بالاخره این حوادث بوده‌است، مهم این است که انسان عرفان کامل به روزگارش پیدا کند و گام در مسیر آن وظیفه خودش بردارد، یک شعر معروفی در کتب هست [البته معروف است به این معنا که ما هم تا دیشب ندیده بودیم] از عبدالمطلب که یکی از روایات ریان بن صلت که میگوید رسیدم خدمت امام هشتم حضرت رضا (ع) حضرت این شعر را از عبدالمطلب بر من انشاء کرد^۳، شعر لطیفی است، بخوانیم بحث مان را ادامه دهیم، یعیب الناس کلهم زماناً همه مردم زمانه را عیب میکنند و ما لزماننا عیب سوانا زمان عیبی غیر از ماها ندارد؛ [یکی از نویسندگان غربی است میگوید من یک عمر در تلاش بودم که جامعه‌ام را اصلاح کنم لحظات آخر مرگ فهمیدم جامعه چیزی غیر از من و تو نیست، برای اصلاح جامعه باید از اصلاح خودم شروع میکردم] نعیب زماننا و العیب فینا اشکال به روزگارمان میکنیم که ای روزگار دمنش چکار کردی در حالیکه والعیب فینا، عیب در خود ماست، ولو نطق الزمان بنا هجانا اگر زمان نطق داشت و درباره ما میخواست صحبت کند او تازه ما را هجو میکرد، وإن الذئب یترک لحم ذئبٍ گرگ ها گوشت هم را نمیخوردند و يأکل بعضنا بعضاً عیاناً در حالیکه ما بعضی مان بعض دیگر را در حال عیان می‌بلعیم، لبسنا للخداع مسوک طیب ما پوستین های جالب را برای خداع و خدعه به تن میکنیم و ویلٌ للغریب إذا أتانا و ای به حال آدم غریب اگر سر به بیابان بیفتد و به سمت ما بیاید و روزگارش به روزگار ما بیفتد. در هر صورت یکی از ویژگی‌های افرادی که فقیه هستند و اهل علم هستند، این است که عارف به اهل زمانشان باشند.

۱- غرر ج ۱ ص ۵۹۲ ح ۲۸۳

۲- بحارالأنوار / موسسه الوفاء ج ۷۷ ص ۲۳۳

۳- میزان الحکمه / ۲۲۰۶؛ و عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۷۶



۷) «یمكن» در تعريف حضرت امام، به چه معناست؟

این لفظ در تعاریف علم اصول تا قبل از آخوند خراسانی مطرح نبوده است و در تعریف مرحوم آخوند وارد شده است. با این حال در تعاریف اکثر علمای بعد از آخوند نیز مطرح نشده است و تنها در تعریف مرحوم امام و مرحوم شهید خمینی آمده و در تعریف مرحوم بجنوردی نیز به صورت «تصلح آن تقع» وارد شده است.

مرحوم اشتهااردی در تنقیح الاصول در بیان این قید می نویسد:

«و قولنا: «یمكن ان تقع...» لإدخال القیاس، فانه و إن لم یكن حجة إلّا أنّ البحث عنه من

المسائل الاصولیة و لا یستحیل وقوعه فی طریق الاستنباط و لإخراج المسائل النحویة؛ اذ لا تقع

هی کبری الاستنباط»^۱

توضیح :

مراد امام از اینکه قید «امکان» را مطرح کرده اند، آن است که بحث از حجیت قیاس، استحسان، مصالح مرسله و... را به علم اصول وارد نمایند چرا که این امور، اگر حجت بودند می توانستند در طریق استنباط واقع شوند (و همچنین است بحث از حجیت مفهوم لقب، مفهوم وصف و...)

نکته :

لازم است توجه کنیم که این نکته که امام به آن توجه کرده اند، با آنچه سابق بر این ایشان، در اشکال به «اینکه موضوع علم آن است که عوارض ذاتیه آن بحث می شود» مطرح کرده اند و گفتند علم تنها قضایای موجه نیست، هم خوانی دارد.

اشکال :

مقدمه :

توجه کنیم که قاعده با مسئله تفاوت می کند. مسئله قضیه ای است که هنوز ثابت نشده است و تکلیف موجه بودن یا سالبه بودن آن روشن نشده است ولی قاعده قضیه ای است که ثابت نشده است و می دانیم که سالبه است یا موجه، و لذا چنین قاعده ای امکان آنکه سالبه و موجه باشد را ندارد.

ما می گوئیم : در علم اصول، پیرامون موضوعاتی بحث می کنیم و نتایجی را می گیریم که گاه به صورت موجه است (مثل خبر واحد حجت است) و گاه به صورت سالبه است (مثل قیاس حجت نیست) و هر دو اینها قواعد هستند ولی تنها قضایای موجه می توانند در طریق استنباط واقع شوند، چرا که از قضایای سالبه، حکم شرعی استفاده نمی شود. حال اگر گفتیم «قواعدی که ممکن است در طریق استنباط واقع شوند و ممکن است واقع نشوند» باز هم این جمله شامل قضایای سالبه نمی شود. چرا که قضایای سالبه امکان آن را ندارند که در طریق استنباط واقع شوند پس اگرچه مراد امام آن است که «علم اصول مجموعه قواعدی است که اگر موجه بودند در طریق استنباط قرار می گیرند و اما اگر سالبه بودند، در صورتی که آنها را موجه فرض کنیم، می توانند در طریق

۱. ج ۱ ص ۲۶



استنباط قرار گیرند» ولی لفظ «ممکنه» این مطلب را نمی رساند. و چنین است لفظ «تصلح» در تعریف مرحوم بجنوردی.

جمع بندی :

به نظر می رسد علوم مجموعه ای از قواعد موجهه هستند و قضایای سالبه در واحد اعتباری که علم نامیده می شود، دخیل نیستند. به عبارت دیگر علم واحد اعتباری است که از مجموعه ای از قضایای موجهه ساخته شده است. هر چند در فرایند اثبات این قضایای موجهه، بحث های مختلفی شکل می گیرد و برای رسیدن به قضیه موجهه، ممکن است قضایای سالبه ای نیز به دست آید، ولی این قضایای سالبه در علم داخل نمی شوند.

به عبارت دیگر : علم مجموعه ای از قواعد موجهه است ولی بحث پیرامون اثبات علم، گاه به قضایای سالبه منتهی می شود.

پس :

«احتیاجی به قید «ممکن» در تعریف علم اصول نداریم.»

نکته : اگر کسی اصرار داشته باشد که قضایای سالبه نیز جزء علم به حساب می آیند، می توان با آنچه در نهایت در تعریف

علم اصول خواهیم آورد، این قضایا را نیز در علم اصول داخل کرد.

